



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عنوان : خدا را شادمان نمود

موضوع : رسیدگی به شیعیان

مناسبت : شهادت امام کاظم علیه السلام

کانال منبر آسمانی @m_asemani

سخنرانی :

لحظات سخت مرگ

در روایت شریفی در کتاب ارزشمند منتهی الامال نقل شده

است که امام کاظم ع وقتی کنار قبری حضور داشتند فرمودند:

همانا چیزی که این قبر آخر اوست، سزاوار است که
میل و رغبتی به آن نشود، و به درستی که این قبر اول
سفر آخرت است...^۱

یکی از سخت‌ترین حالات و لحظات برای هر انسانی هنگام
مرگ اوست، سید ابن طاووس از پیامبر خدا نقل کرده که
فرمودند:

بر مرده ساعتی سخت‌تر از شب اول قبر نیست پس در
شب اول به مردگان خود رحم کنید و برایشان صدقه
بدهید^۲

۱. عَنْ حَفْصِ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عِنْدَ قَبْرِ وَهُوَ يَقُولُ إِنَّ شَيْئًا هَذَا
آخِرُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يُزْهَدَ فِي أَوَّلِهِ وَإِنَّ شَيْئًا هَذَا أَوَّلُهُ لِحَقِيقٍ أَنْ يُخَافَ آخِرُهُ. بحار الانوار
ج ۷۰ ص ۱۰۳. منتهی الامال ج ۳ ص ۴۸۰

۲. منتهی الامال ج ۳ ص ۴۸۲

خداوند را به آبروی امام کاظم ع قسم می‌دهیم توفیق عمل صالح و ایمان قوی به همه ما عنایت بفرماید و مرگ و شب اول قبر را بر همه ما آسان بگرداند، هدیه محضر باب‌الحوایج امام کاظم ع صلواتی عنایت بفرماید.

خواسته امام کاظم از ما چیست؟

مرحوم علامه مجلسی ره در کتاب شریف بحارالانوار روایت بسیار زیبایی را از وجود مقدس امام کاظم نقل می‌کنند که به شدت می‌تواند برای همه ما راهگشا باشد، و باید به سمتی برویم که این دستور و خواسته امام کاظم در جامعه ما به شکل عمومی عمل شود، ایشان می‌نویسد:

مردی از اهل ری

مردی از اهل ری گفت: یکی از نویسندگان یحیی بن خالد (حاکم ظالم وقت) فرماندار ری شد من مقداری مالیات به صورت ظالمانه و غیر عادلانه بدهکار بودم لذا می ترسیدم که مرا مجبور به پرداخت کند و در آن صورت هر چه داشتم از بین می رفت و دیگر مال و اموالی برایم باقی نمی ماند، برخی افراد که نگرانی مرا دیدند و چون می دانستند من شیعه اهل بیت هستم، به من گفتند: فرماندار جدید شیعه و پیرو ائمه طاهرین علیهم السلام است.

اما من باز ترسیدم و نمی توانستم به سخنان آنها اعتماد نمایم؛ چون نگران بودم به او مراجعه کنم؛ ولی چنین نباشد بعد پپای خودم گرفتار شوم.

نامه امام کاظم علیه السلام

بالاخره تصمیم گرفتم فرار از آنجا کنم و به در خانه خدا و زیارت مکه بروم؛ لذا به حج رفتم و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت کردم جریان را به عرض ایشان رساندم حضرت به همین خاطر نامه‌ای به این مضمون برای فرماندار نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان لله تحت عرشه ظلًا لا يسكنه الا من اسدى الى اخيه معروفًا او نفس عنه كربة او ادخل على قلبه سرورا و هذا اخوك و السلام.

خداوند را زیر عرش سایبانی است که در زیر آن سایبان قرار نمی‌گیرد مگر کسی که نسبت به برادر دینی خود متکی کند یا غم از دل او بردارد یا او را شادمان کند آورنده نامه برادر دینی تو است و والسلام.

از حج بازگشتم وارد شهر شدم و شبانه بدر منزل او رفتم. گفتم بگوئید پیکی از طرف حضرت صابر (اسم مستعار و رمزی میان شیعه بود که برای امام کاظم ع استفاده می کردند) دیدم فرماندار شهر با پای برهنه بیرون آمد و درب را باز کرد و مرا بوسید بعد در آغوش گرفت و پیوسته پیشانی ام را می بوسید پیوسته این کار را تکرار می کرد و مرتب از من می پرسید خودت مولایم را دیده ای؟ حالش چطور است؟

وقتی خبر از سلامتی و خوبی آن جناب را به او دادم شاد می شد و شکر خدا می کرد، مرا وارد خانه خود کرد و در بالای اتاق نشاند خودش در مقابل من نشست نامه را به او دادم همان طور بوسید و خواند بعد دستور داد لباس ها و پول هایش را بیاورند. تمام پول هایش را با من تقسیم کرد یک دینار من، یکی خودش، همین طور یک درهم برای خود یکی برای من و لباس هایش را نیز همین طور تقسیم نمود و دارایی هایی که نمی شد قسمت کرد

قیمتش را به من می داد و در تمام این تقسیم رو به من می گفت:
برادر شادمانت کردم؟ از من راضی شدی؟

می گفتم: آری به خدا خیلی خوشحال شدم بعد دفتر بدهی
مالیاتی را خواست هر چه بنام من نوشته بود حذف کرد و
نوشته‌ای داد که بدهی ندارم از او خدا حافظی کردم و به خانه
برگشتم.

با خود گفتم نمی توانم جبران محبت و نیکی این شخص را بکنم
مگر اینکه سال آینده به حج بروم و برایش دعا کنم و حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت نمایم به ایشان عرض کنم
با من چه کرد.

شادی دل اهل بیت علیهم السلام

این کار را انجام دادم، وقتی خدمت موسی ابن جعفر
علیه السلام رسیدم، جریان را به ایشان عرض کردم دیدم پیوسته
امام علیه السلام شاد می شود. عرض کردم: آقای من شما هم
شاد شدید؟ فرمود:

آری به خدا قسم مرا مسرور کرد امیرالمؤمنین
علیه السلام را مسرور نمود

به خدا قسم جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
را مسرور نمود

خدا را مسرور و شادمان نمود.^۳

۳. مِنْ كِتَابِ قَضَاءِ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِينَ، لِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ طَاهِرِ الصُّورِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَجُلٍ
مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ قَالَ وَبِئْسَ عَلَيْنَا بَعْضُ كُتَّابِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ وَكَانَ عَلِيٌّ بَقَايَا يُطَالِبُنِي بِهَا
وَخِفْتُ مِنْ إِيَّاهَا خُرُوجًا عَنْ نِعْمَتِي وَقِيلَ لِي إِنَّهُ يَتَّحِلُ هَذَا الْمَذْهَبَ فَخِفْتُ
أَنْ أَمْضِيَ إِلَيْهِ فَلَا يَكُونُ كَذَلِكَ فَاقَعَ فِيمَا لَا أَحِبُّ فَاجْتَمَعَ رَأْيِي عَلَى أَنِّي هَرَبْتُ إِلَى

اللَّهُ تَعَالَى وَ حَجَجْتُ وَ لَقِيتُ مَوْلَايَ الصَّابِرَ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَشَكَوتُ حَالِي
 إِلَيْهِ فَأُصْحَبَنِي مَكْتُوباً نُسخَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا
 لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ أَسَدَى إِلَى أَخِيهِ مَعْرُوفاً أَوْ نَفَسَ عَنْهُ كُرْبَةً أَوْ أَدخَلَ عَلَى قَلْبِهِ سُوراً
 وَ هَذَا أَخُوكَ وَ السَّلَامُ قَالَ فَعُدْتُ مِنَ الْحُجِّ إِلَى بَلَدِي وَ مَضَيْتُ إِلَى الرَّجُلِ لَيْلاً وَ
 اسْتَأذَنْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ رَسُولُ الصَّابِرِ فَخَرَجَ إِلَيَّ حَافِياً مَا شِياً فَفَتَحَ لِي بَابَهُ وَ قَبَّلَنِي
 وَ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَ جَعَلَ يَقْبَلُ بَيْنَ عَيْنَيَّ وَ يُكْرِرُ ذَلِكَ كُلَّمَا سَأَلَنِي عَنْ رُؤْيَيْهِ عَ وَ كُلَّمَا
 أَخْبَرْتُهُ بِسَلَامَتِهِ وَ صَلَاحِ أَحْوَالِهِ اسْتَبَشَّرَ وَ شَكَرَ اللَّهُ ثُمَّ أَدْخَلَنِي دَارَهُ وَ صَدَّرَنِي فِي
 مَجْلِسِهِ وَ جَلَسَ بَيْنَ يَدَيَّ فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ كِتَابَهُ عَ فَقَبَّلَهُ قَائِماً وَ قَرَأَهُ ثُمَّ اسْتَدْعَى بِبَالِهِ وَ
 ثِيَابِهِ فَقَاسَمَنِي دِينَاراً دِينَاراً وَ دِرْهَمًا دِرْهَمًا وَ ثُوبًا ثُوبًا وَ أَعْطَانِي قِيمَةَ مَا لَمْ يُمَكِّنْ
 قِسْمَتُهُ وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ يَقُولُ يَا أَخِي هَلْ سَرَرْتُكَ فَأَقُولُ إِي وَ اللَّهُ وَ زِدْتَ
 عَلَيَّ السُّرُورَ ثُمَّ اسْتَدْعَى الْعَمَلَ فَأَسْقَطَ مَا كَانَ بِاسْمِي وَ أَعْطَانِي بَرَاءَةً مِمَّا يَتَوَجَّهُ عَلَيَّ
 مِنْهُ وَ وَدَّعْتُهُ وَ انْصَرَفْتُ عَنْهُ فَقُلْتُ لَا أَقْدِرُ عَلَى مُكَافَاةِ هَذَا الرَّجُلِ إِلَّا بِأَنْ أُحِجَّ فِي
 قَابِلٍ وَ أَدْعُو لَهُ وَ أَلْقَى الصَّابِرَ عَ وَ أَعْرَفَهُ فِعْلَهُ فَفَعَلْتُ وَ لَقِيتُ مَوْلَايَ الصَّابِرَ عَ وَ
 جَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ وَ وَجْهَهُ يَتَهَلَّلُ فَرِحاً فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ هَلْ سَرَّكَ ذَلِكَ فَقَالَ إِي وَ اللَّهُ
 لَقَدْ سَرَّنِي وَ سَرَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهُ لَقَدْ سَرَّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ لَقَدْ سَرَّ اللَّهُ تَعَالَى .

ما چگونه اهل بیت را از خود راضی می‌کنیم؟

باتوجه به روایت بسیار زیبای فوق باید به این فکر نماییم که ما چگونه اهل بیت را از خود راضی و قلب ایشان را شاد می‌نماییم؟ از اقداماتی که بسیاری از ما می‌توانیم انجام دهیم و اهل بیت را از خود راضی نماییم عبارت است از:

- مهربانی و برداری و عفو و گذشت در بدهکاری‌های مالی
- مطلع بودن از احوال و شرایط دیگر شیعیان و رسیدگی به مشکلات آنها

- هرگاه مشکل و ایرادی در کارمان پیدا شد به در خانه اهل بیت برویم و از ایشان یاری بخواهیم.

البته خدا را شکر می‌کنیم که در کشوری با مردمانی مهربان و وفادار و هم‌نوع دوست زندگی می‌کنیم مردمی که در سختی‌ها

در کنار هم و پشت هم ایستاده‌اند مردمی که در سیل و زلزله و سختی‌ها همدیگر را فراموش نمی‌کنند.

ذکر مصیبت

این آقای مهربان را که این‌طور در فکر شیعیانش بود و برای حل مشکلات آنها نامه می‌نوشت و پیگیری می‌کرد را در زندان و سیاه‌چاله‌ها حبس نمودند، تا جایی که امام کاظم می‌فرمود:

یا سیدی نجنی من حبس هارون و خلصنی من یده

خدایا مرا از حبس و زندان و از دست هارون خلاصم کن

شبيه پير كنعان نه كه من يوسف دو تا دارم

غم معصومه را دارم به دل شوق رضا دارم

از این زندان به آن زندان جدا از اهل خود رفتم

در این شب‌ها هوای کوچ از ویرانه را دارم

امان از سجن هارون و امان از سندی شاهک

در این غربتکده دیوانی از درد و بلا دارم

آن قدر امام کاظم رو شکنجه کردند که روایت میگه:

سلام بر آقای که استخوان‌هایش رو شکستند

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق
المرضوض

یک امام اینجا استخوان‌هایش شکسته شد یک امام هم کربلا

از سر نیزه بین خواهر تو زار شده

تو کس و کار منی شمر جلودار شده